

## "یکی جهود و مسلمان"

مهمونی شلوغی بود. میزبان که به تازگی خانه بزرگ و مجللی خریده بود، برای اینکه هیچ دوست و آشنا و فامیل و همکار و همسایه ای از این واقعه مهم بی خبر نماند، از همه نوع آدم ریز و درشت و خودی و بیخودی و نخودی دعوت کرده بود.

بعد از سلام و احوالپرسی و براندازهای اولیه، کاروان زائران به رهبری میزبان در اطاق تلویزیون و سالن بیلیارد و کتابخانه ای که جلد کتاب هایش به طور اعجاب انگیزی با رنگ مبل و موکت اطاق سازگاری داشت! و اطاق بچه ها و اطاق خواب با حوضچه آب گرم و ... به سیر و سیاحت خانه جدید پرداختند.

پس از اختتام تور دست جمعی، طبق معمول مهمانی های ایرانی، آقایان جدا شدند و به حیاط رفتند و خانم ها هم در حال و آشپزخانه سرگرم گپ و گفتگو شدند. در اینگونه مهمانی ها، مهمان ها با همه جور و واجور بودن و رنگ و وارنگ بودنشان صفت مشترک و مشابه ای دارند که شاید بتوان همه را غریبه های آشنا نامید. غریبه هائی که یا از سر اجبار و یا به رسم ادب و یا تک و توکی هم از سر اشتیاق باب آشنائی را با هم باز می کنند.

آقایان در بیرون داشتند با شور و هیجان بر سر موضوعاتی بحث می کردند. خانمها در داخل بعد از یکساعتی احوالپرسی و گپ و گفتگو صحبت‌هایشان بر سر رژیمهای غذایی

مقاوت و مزایا و مضرات رژیمهای Atkins، Weight Watchers، و Jenny

Craig گل انداخته بود.

بدجوری حوصله ام سر رفته بود. از بیرون حرفهائی به گوشم می خورد که به نظرم جالب تر از موضوع اندرون بود. وسوسه شدم برم بیرون و سر و گوشی آب بدم.

بحث حسابی داغ بود. آقای پرفسور صبوری استاد یکی از دانشگاه های بسیار معتبر، که به طور شکنجه آوری مودب و مبادی آداب هستند، به آرامی مشغول استدلال بودند:

"..... از نظر من سیاست درستی که آمریکا می تونه در مورد ایران اعمال بکنه اینه که اولاً مسئله حمله نظامی را کنار بگذاره و در ضمن از هر گونه مذاکره ای با جمهوری اسلامی خودداری کنه. کلاً به اعتقاد من آمریکا باید یک کمیسیون ویژه تحقیق تشکیل بده و از متخصصین و اساتید بخواد که در اون شرکت کنن و البته..."

جناب تیمسار فریدون جهانگیری (که گویا در رکن 2 سرهنگ بوده و در ردیف های بسیار جلو در انتظار ارتقاء به مقام سرتپی بوده اند که از بدشانسی ایشان انقلاب می شود و عملاً سرهنگ می مانند). اما دوستان و آشنایان برای مبارزه با جمهوری اسلامی به ایشان ترفیع درجه داده و تیمسار صدایش می کنند)، با کت و شلوار و کراوات و تیپ موقری که به درد شرکت در مجامع بین المللی می خورد با یک پس خیز، جفت پا وسط حرفهای پرفسور صبوری پرید که: "دکتر جان دعوا سر لحاف ملانصرالدینه، این داستانهای اورانیوم و سایر مزخرفات هم بهانه هس اسرائیل می خواد آمریکا رو مجبور کنه به ایران حمله کنه. می خوان ایران رو تیکه پاره کنن و بجایشش درست نمی گم مهندس جون؟"

مهندس رسام با صدا و لهجه ای داش مشتکی وار در حالیکه حرکات دست و صورتش بدجوری از زبانش سبقت می گرفت با آب و تاب جواب داد: "صد در صد درست"

می فرمائید تیمسار جون . این مادر.. (نگاهی به من انداخت ) ببخشین خانم این *son of bitch* ها تو کاخ سفید تمرگیدن ببخشین واقعا ببخشین ریدن تو دنیا و رفته ، جنگ پشت جنگ ، مصیبت پشت مصیبت ، تا خواهر و مادر ما رو هم یکی نکنن راحت نمی شین ،

*"God damn it*

در همین بینابین چندین نفر از خانمهای داخل هم به جمع پیوستند .

آقای اسحاق زاده که گویا از جواهر فروشان موفق شهر محسوب می شوند کمی ملتهب، رو کرد به تیمسار جهانگیری که: "تیمسار جان من از شما که یک نظامی هستین واقعا تعجب می کنم. اسرائیل چرا باید بخواد ایران را تیکه پاره بکنه؟ برعکس این احمدی نژاده که می خواد اسرائیل رو نابود کنه. ایران اگه به تروریستها کمک نکنه ، کی بهش کار داره؟ باید شرایط اسرائیل رو هم درک کرد. خودتونو جای اونا بذارید، توی منطقه ای باشی که دشمن محاصرت کرده و می خواد نابودت کنه و رئیس جمهورش هم علنا می گه که باید اسرائیل از صحنه روزگار محو بشه. شما اگه جای اسرائیل بودین چیکار می کردین؟ آدم باید کمی هم انصاف داشته باشه."

خانم آقای اسحاق زاده که برق جواهراتش بدجوری توی چشم می زد و اگر ایشان را به یک ماشین فروشی می بردی به راحتی می شد درجا با فروش جواهراتش یک BMW صفر کیلومتر خرید (البته اخیانا خودشان روی دست فروشنده می ماند!) ، با قیافه ای حق به جانب دنباله حرف شوهرش را گرفت : "مگه همین چند وقت پیش نبود که تروریستها دو تا سربازای اسرائیلی رو *hostage* گرفته بودن و اون جنگ اسرائیل و لبنان درگرفت. الان

هم آگه ایران توی عراق اینهمه *interfere* نمی کرد، آمریکا به ایران حمله نمی کرد، تازه"

آقای مراغه ای که از قرار معلوم ساکن تبریز هستند و گویا چند هفته ای برای دیدار فرزندانشان به آمریکا آمده اند با عصبانیت پرید تو حرف ایشان و گفت: "خانم جان خیلی معذرت می خوام، خیلی معذرت می خوام، شما آگه کتاب تاریخ مدرسه تون رو هم خونده باشین، کتاب هایی را می گم که همین آمریکائی ها نوشتن نه احمق نژاد، بگین ببینم می تونین نشون بدین که این اسرائیل 60 سال پیش کجا بوده. اینا کاردستی درست کردن جای مملکت قالب کردن به دنیا خانم!"

آقای اسحاق زاده در حالیکه بشدت عصبی به نظر می رسید و بفهمی نفهمی صدایش هم لرزش پیدا کرده بود رو کرد به آقای مراغه ای: "حالا 60 سال پیش اونجا نبودن. الان که هستن. می گین بریز نشون توی دریا؟"

آقای مراغه ای: "نه قربون تون برم کسی که نمی گه یکی باید یکی دیگه رو بریزه تو دریا. ما می گیم نه کسی رو تو دریا بریزن نه کس دیگه هم بمب بریزه و زندگی مردم رو نابود کنه و به آتیش بکشه. عرض من جواب خانم بود که فرمودند اول اونا شروع کردن. من فقط خواستم بگم آگه بخوای از اول شروع کنیم از اول اینا اصلا نبودن!"

جناب پرفسور صبوری با دو سه سرفه به دیگران فهماندند که می خواهند مطلبی را بگویند. جمع که تا حدودی عصبی شده بود ساکت شد. جناب پرفسور به سخن درآمدند: "یکی از

اشکالات جوامع در حال توسعه مثل ما این است که هنوز به مرحله *rationalism* پا

نگذاشته ایم . ما در دوران *Pre-Rationalism* زندگی می کنیم. مهمتر از همه اینکه اگر به اصول دمکراسی پایبند بمانیم همه می تونن حرفهاشونو راحت بزنن و سوء تقاضی هم پیش نیاد و..... "

نیمچه سخنرانی جناب پرفسور ده دقیقه ای در وصف دمکراسی ادامه داشت و جمع بشدت سرگرم یافتن ارتباط حرفهای ایشان با موضوع مورد بحث بود که جناب تیمسار با یک شبیخون به داد ملت رسید: "دکتر جون شکر تو کلامت ! گور پدر آمریکا ، گور پدر اسرائیل ، گور پدر انگلیس ، گور پدر حزب الله ، گور پدر هرچی عربی، ما ایرانی هستیم . باید هوای همدیگه رو داشته باشیم. مهمترین و حیاتی ترین مسئله برای ما اینه ، حفظ تمامیت ارضی ایران . همین و بس. "

آقای اسحاق زاده که هنوز عصبی و آتشی به نظر می آمد پرید وسط که : " حفظ تمامیت ارضی ایران زیر دست یک مشت جانی که دلشون برای فلسطینی ها بیشتر می سوزه تا هموطن خودشون چه فایده ای داره ؟"

تیمسار جهانگیری با خشم : " یعنی می فرمائید بهتره آمریکا به ایران حمله کنه و تجزیه اش کنه؟"

نازی خانم ، همسر آقای مهندس رسام، (که گویا هر مهمانی را محلی برای انتخاب ملکه زیبایی می داند، تازه به جمع پیوسته بود و حرکات و لباس پوشیدن و ناز و کرشمه و ادا و اطوار هایش نشان می داد که خودش را در ردیف فینالیست ها گذاشته و برای رقبای خود هم کوچکترین امیدی نمی دید) گفت: " وای ، *God forbids* آدم اصلا *news* عراق رو که

می شنوه دیوونه میشه . *disaster* درست کردن واسه مردم . تا حالا 600 هزار نفر از عراقیها کشته شدن و "

خانم اسحاق زاده مثل شیر غران پرید تو حرف نازی خانم : " *I don't buy that* ، مردم رو الکی می ترسونن . توی تعداد کشته ها اغراق می کنن . تو دوره صدام بیشتر آدم کشته می شد تا الان . "

جو مهمانی بشدت عصبی و ناراحت کننده شده بود . هر کسی چیزی می گفت . خانم اسحاق زاده در تلاش بود که شوهرش را آرام کند و موضوع را عوض کند . بیچاره میزبان به هر دری می زد که توجه حضار را به خوردنی های متنوع روی میز جلب کند . اما تلاشش بی فایده بود . نیم ساعتی کجدار و مریز گذشت تا آقای اسحاق زاده و خانواده که گویا همان شب به یک مهمانی بر میتصوا هم دعوت بودند با لبخندهای زورکی ، از همگی خداحافظی کردند و رفتند .

همینکه همگان از رفتن خانواده اسحاق زاده مطمئن شدند شکوه ها آغاز شد . اول تیمسار جهانگیری شروع کرد : " من واقعا نمی فهمم که چطوری بعضی ها عرق ملی توی وجودشون نیست . چطوری میشه آدم یه کشور دیگه رو بیشتر از وطن خودش دوست داشته باشه ؟ "

مهندس رسام : " سرتیپ جون بی تعارف بگم . این جهودها جون تا جوشون کنی طرفدار اسرائیل هستن . هر کی هم گفت اهن ، فریاد آنتی سمیتیزم آنتی سمیتیزم شون میره هوا *God damn it* . "

نازی خانم: " *I don't understand* که جمعیتی به این کمی چطوری اینفده *power* داره؟ "

آقای رهبر که احتمالا آخرین دهه عمرش را می گذراند و گویا از توده ای های با سابقه بوده جواب داد: " معلومه چرا خانم . دو تا از مراکز اصلی قدرت توی دستشونه اولی بانک و دومی هم هالیوود . اولی با پول آدم می خره دومی هم براشون مغزشوئی می کنه ."

آقای مراغه ای در حالیکه داشت نمکدان را روی خیار خالی می کرد: " باور کنید این جریان کارتونهای توی دانمارک هم که چند وقت پیش اتفاق افتاد ، کار خود جهودهاست می خوان "

مهندس رسام پرید وسط: " قریون دهنه مراغه ای جون ! قریون دهنه ! چطوره که یکی اسم جهودها رو می بره خواهر و مادرشو یکی می کنن . مثل همین مل گیسیون *Mel Gibson* بدبخت که چند وقت پیش توی مستی یه زری زده حالا هم دارن مادرش رو میارن جلو چشمش *! God damn it* "

آقای مجاب زاده که تردیدهایش موقع حرف زدن نشان می داد ترس این را دارد که این جماعت زبانش را نفهمند و به همین دلیل خیلی حساب شده و آرام و با وسواس حرف می زد، جواب داد: " حالا چرا مل گیسیون رو مثال می زنین چون اون واقعا نژاد پرسته . چرا راه دور بریم ؟ همین جیمی کارتر . می دونین بعد از انتشار کتابش

*Palestine: Peace not Apartheid* چند بار جهودها سخنرانی ها شو کنسل کردن؟ پدرشو دارن در میارن . این لابی جهودهای اسرائیل از رئیس جمهور امریکا هم قدرتش بیشتره ."

آقای مراغه ای با زور و ضرب ادامه حرف هایش را پس گرفت که: "بله داشتم می گفتم سر کارتونها اینا فقط قصدشون این بود که مسلمونها را تحریک کنن و به دنیا وانمود کنن که اینا چقدر وحشی ان!"

به هزار و یک دلیل ، در تمام مدتی که فرمایشات حضار ادامه داشت دندان روی جگر گذاشته بودم و چیزی نمی گفتم ولی دیگه طاقتم سر رفت و صدام دراومد: "آخه این مسلمونهائی که می ریزن توی خیابون آگه وحشی نیستن چرا به این راحتی گول می خورن و یکدفعه وحشی می شن؟ به هر حال از دو حال خارج نیست یا واقعا بیشعورن و یا حتما وحشی و بی تمدن."

آقای مراغه ای می خواست جواب بده ولی خیارهای توی دهنش نداشتن کلامی بیرون بیاد به جاش آقای مهندس رسام جواب داد "خانم جون توی هر مذهبی کله خر و فناتیک پیدا میشه ولی سر و صدای همه چرا فقط سر مسلمونها در میاد؟ چرا کله خرای جهود اسرائیلی را نشون نمیدن که پای دیوار ندبه سرشون رو میزنن دیوار ویا کله خرای مسیحی"

گفتم: "آگه قرار مقایسه باشه که هیچکدوم از اینها به زنجیر زدن و قمه زدن و مراسم حج و سنگسار و هزارتا وحشی بازی دیگه نمی رسه. ولی اجازه بدین از این مسائل بگذریم من همیشه این مسئله برام سؤال بوده که چرا توی جامعه ایرانی اینهمه ضدیت و بدبینی با یهودیها وجود داره؟ من که خدا رو شکر مذهبی نیستم! شماها هم که به هیچکدومتون نمی یاد مذهبی فناتیک باشین. یکی به من واقعا جواب بده چون خیلی رک می خوام بیرسم که چرا



پهلوی مسلمان ، مسیحی ، ارمنی ، آئیست ، چپی ، راستی می شینی بیشترشون دست کم از  
یهودی ها دلخورن؟ "

چند جواب از این ور و آنورسرا زیر شد. به نظر می آمد که تعداد بیشتری از حاضرین به  
بحث علاقمند شده بودند. تیمسار جهانگیری با لحن و کلامی که انگار در دانشکده جنگ  
استراتژی نظامی را به شاگردانش یاد می دهد رو کرد به من: " ببینید خانم من یکی که هیچ  
خصوصیتی با جهودها ندارم. برای من اصل ایرانی بودن است و بس. اتفاقا چند تا از دوستهای  
خیلی صمیمی من هم جهود هستند. ولی جائیکه نمی تونم تحمل شون کنم وقتی هس که  
اسرائیلی می شن و یادشون میره که اول ایرانی هستند. انگار نه انگار که نون اون مملکت  
رو خوردن و دارو ندارشون رو اونجا ساختن . وطن پرستی شرط اول انسان بودن! "

مهندس رسام که سیبی را در بشقابش به تعداد قاشهای کاملا مساوی تقسیم کرده بود ، در  
حالی که قاشی را برای گاز زدن بر می داشت : " تیمسار جون ابرونی بودن سرشون رو  
بخوره . اینا اصلا هیچ جائی نیستن . آمریکا از آب و نون ملت خودش میزنه دستشو تا ته  
می کنه عسل میذاره تو دهن این اسرائیل بازم این جهودها گازش میگیرن. میدونین همین الان  
چند تا جهود آمریکائی توی زندانهای آمریکا هستند که جر مشون جاسوسی برای اسرائیله ؟  
*!God damn it* "

آقای مجابی: " چرا اینو می گین برید مصاحبه *Amy Goodman* رو توی رادیو  
*KPFK* با سه تا خبرنگار گوش بدین که می گن جهودها از 11 سپتامبر هم خبر داشتن  
حالا کار خودشون بوده یا نه بعدا معلوم میشه. "

جواب دادم : " حالا اون بحثی جداگانه است. من برام یهودیها با دولت اسرائیل متفاوتند  
همینطور که مسلمونها هم با جمهوری اسلامی یکی نیستن. من فقط می خواستم بگم که  
شماها که قشر تحصیل کرده این جامعه محسوب می شین و حتی به قول خودتون دوستهای  
صمیمی یهودی هم دارین اینقدر تلخ و بدبینانه بهشون نگاه می کنین چه برسه به آدمهای عامی  
جامعه که گوششون به دهن یه آخوند ابله و بیشعوره ! شاید همین برخوردهاست که باعث  
شده جامعه یهودی خودشون رو از دیگران جدا بدونن. اصلا چرا باید احساس دل بستگی به  
جامعه ای پیدا کنن که این همه پیشون می زنه و بهشون بدبینیه؟ وقت و بی وقت هم که به هر  
بهانه ای توی طول تاریخ یا ریختن سرشون و قتل عامشون کردن یا به جرم یهودی بودن  
بیکار شدن ، فحش خوردن ، سنگ بهشون زدن ، تحقیرشون کردن ، مدارس خوب راهشون  
ندادن ، والله به خدا حق دارن اینقدر ترسیده باشن و از جامعه غیر یهودی دور باشن . به هر  
حال با این تنفری که توی جامعه نسبت بهشون هس همیشه احتمال یه هولاکاست دیگه وجود  
داره ."

تیمسار جهانگیری : " البته از نظر تاریخی باید گفت که جهودها در ایران از سایر جاها  
وضعشون بهتر بوده. فقط توی دوره جمهوری اسلامی بوده که شرایطشون سخت شده .  
دوران اعلیحضرت که کسی کارشون نداشت. تازه الان هم که نه کسی رو به جرم جهود  
بودن کشتن و نه مثل اروپائی ها قتل عامشون کردن."

آقای رهبر: "توی همین اسرائیل که اینقدر سنگشو به سینه میزنن هنوز جهودهائی که از ایران و خاورمیانه میرن اونجا، شدیداً تحقیر می شن و نژاد پست می دوننشون . جهودهائی اروپائی یعنی اشک نازی ها رو نژاد برتر می دونن."

خانم نسبتاً جوانی که گویا تازه ازدواج کرده بود و مدام با شوهرش ور می رفت با عشوہ گفت : "ولی حالا اسرائیل و از این حرفها به کنار ، *let me tell you something!* من توی *pharmacy* کار می کنم، *Jewish* های زیادی می یان اونجا، اون هم *Jewish* هائی که واقعا *Rich* ان، خرپول خرپول، *I swear* واسه اینکه یک دلار کم تر بدن، چونه ای سرپول دوا می زنن که جون خودشون رو که هیچی، جون ما رو هم به لب می رسونن!"

آقای مراغه ای : "خانم اینها به عزرائیل جون میدن ولی پول نمیدن!"

مهندس رسام دوباره با دهان پر پرید وسط: "خانم حالا خست شون به کنار، مگه تو تاریخ فقط کشتار هولاکاست بوده. کشتار ارمنی ها ، بمباران هیروشیما ، قتل عام ویتنامی ها ، *slavery* سیاه ها ، و هزارویک *shit* کاری دیگه، این دولتهای... *mother* ببخشید .. *God damn it* "

پرفسور صبوری به موقع ایشان را قطع کرد: "منظورشون اینه که هولاکاست بیشتر از هر جنایات تاریخی دیگه مورد توجه جهانی قرار گرفته . ولی به هر حال اونچه مهمه اینه که باید به شرایط سیاسی مسئله و منطقه نگاه کرد و بر اساس آن یک تصمیم عقلائی گرفت . نکته مهم اینه که مثلاً مرجعی مثل سازمان ملل یک هیئتی را برای حل مسئله که مشروعیست

قانونی داشته باشه یعنی همه کشورها ملزم باشند که آن را اجرا کنند و .... "

دیدم نمی توانم تا تشکیل مرجع مورد نظر پرفسور سئوالم بی جواب بماند ، پرروئی کردم و

پریدم توی حرفشون: " ایکاش بازمانده ها و قربانی های بقیه گروهها و نژادها هم به

محشری یهودی ها کار کرده بودند. شما اثر کارشون رو ببینید ، اسم کشتار و سرکوب به

خاطر مذهب و عقیده که میاد صحنه های دردناک هزار تا فیلم و عکس و کتاب و خاطره

میاد توی ذهن مردم. این همه نفرت و انزجار از فاشیستها و نازیستها بخش بزرگیش مدیون

خوب کار کردن همین فعالین یهودی بوده. قبول ندارین؟"

آقای رهبر جواب داد: " اولاً تنفر از نازی ها و در واقع سقوطشون بیشتر از هر چیزی به

خاطر مبارزات و از جان گذشتگی جنبش ضد فاشیستی بوده. ثانیاً درسته که جهودها خوب

کار کردن ولی توی اعداد و ارقام اغراق کردن و همه قربانی ها رو به اسم یهودی جا زدن.

اکثریت قربانیان فاشیستها آزادی خواهان و مبارزین و سوسیالیستها و کولی ها و فعالین

اجتماعی و حتی بیماران روانی و عقب افتاده ها بودن. فقط توی روسیه 20 میلیون کشته

دادن. ولی همه جا حرف همون 6 میلیون جهودیه که اکثرشون هم جهود نبودن. سوسیالیستی

که از خانواده جهود میاد و به خاطر فعالیتش کشته میشه دیگه نمیشه اسمش رو گذاشت توی

لیست جهودها. "

صداهای تاکید و تائید از همه طرف بلند شد.

تیمسار جهانگیری می خواست چیزی بگه که پریدم تو حرفش: " این آماری که شما می دین

نمی دونم از کجا گرفتید، حالا فرض کنیم که شما درست می گین و توی ارقام اغراق شده .

خوب شده که شده . به هر حال نتیجه که بد نبوده تنفر از سرکوب به خاطر عقیده . ولی بذارین بگذریم از این بحث ها، به سؤال من جواب ندادین بازم می گم واقعا اینهمه خصومت به یهودی ها از کجا میاد؟ یهودی ها در جامعه اشون آدمهای موفق تر ، کاری تر، و باهوش تری هستن. توی خارج کشور ، جامعه یهودی نسبت به جمعیتشون موفقترین قشر میان ایرانیها هستن. در ضمن مصیبتهای اجتماعی مثل اعتیاد و خلافکاری هم توشون کمتره "

آقای رهبر : " خانم خبر ندارین چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند. همین چند وقت پیش بود که یک گروه قاچاقچی تریاک جهود رو توی لوس آنجلس گرفتن توی LA Times هم نوشتند "

خانمی که با شوهرش ور می رفت: " من شنیدم که قاچاقچی ها خودشون use نمی کنن. " آقای مجاب زاده رو کرد به من : "بهنتره بحث رو منحرف نکنیم . این نکته شما کاملا درسته که جهودها جامعه موفق هستن . در باهوش بودن و حواس جمع بودنشون هم فکر نکنم کسی شک داشته باشه . به قول اینجائی ها survivor هستن. اینم درسته که در طول تاریخ همیشه سرکوبشون کردن ولی بعد از جنگ دوم جهانی و تشکیل دولت اسرائیل قربانی جنایت خودش شده جنایتکار. "

تیمسار جهانگیری: " همین چند وقت پیش بی بی سی یه آمارگیری کرده بود که توی اون اسرائیل منفورترین کشور دنیا شده بود حتی از ایران توی منفور بودن جلو زده بود. "

عصبی پریدم تو حرفش: "اگه جنایات جمهوری اسلامی رو می تونید به پای همه مسلمونها بنویسید اونوقت میشه جنایات دولت اسرائیل رو هم پای یهودی ها نوشت. چند سال پیش حتی توی ارتش اسرائیل یک گروه از افسران و سربازان اسرائیلی رو دستگیر کردن به خاطر عدم تمکین در کشتن فلسطینی ها. حتی 60 minutes هم باهاشون مصاحبه کرد و نشونشون داد. و یا خیلی از فعالین انساندوست و ضد جنگ یهودی مثل *Michael Lerner* خاخام معروف توی انگلستان که اصلا دولت اسرائیل رو غیر قانونی میدونه و یا فعال ضد جنگ اسرائیلی *Uri Avnery*، اصلا چرا راه دور بریم توی همین آمریکا اینهمه فعال مترقی یهودیه مثل امی گودمن، نوام چامسکی، یا "

آقای مجاب زاده نداشت حرفم رو تموم کنم: " اینو اول بگم درسته امی گودمن و نوام چامسکی از خانواده یهودی ان ولی فکر نمی کنم هیچکدومشون خودشون رو یهودی بدونن. ولی بگذریم شما درست می گین، قبول دارم توی غرب یک جنبش قوی و مترقی بین یهودیها وجود داره. شما هم که مثالهای خیلی خوبی زدید. واقعا هم فعال ترین ها در جنبش ضد جنگ و طرفدار صلح جهود هستن. ولی توی جهودهای ایرانی کاملا برعکسه. کدوم جنبش، روزنامه، اینترنت، رادیو، تلویزیون و یا شخصیت سرشناس جهود ایرانی رو می شناسین که علنا از سیاست های دولت اسرائیل انتقاد کنه. حتی آبکی. حالا هر گروه سیاسی هم می خواد توی اسرائیل سر کار باشه. براشون فرقی نداره. همیشه و همه وقت طرفدار دولت اسرائیلن. اصلا اسرائیل رو بذاریم کنار. اکثریت جامعه جهود ایرانی خارج کشور طرفدار سیاستهای بوش و نو محافظه کاران در مورد ایران هستن. واقعیت تلخیت

ولی متاسفانه مترقی و آزادیخواه توی جهودهای ایرانی خارج از کشور خیلی به سختی پیدا میشه. حرف من اینه."

مهندس رسام: "اکثرشون خودشونو خفه می کنن که آمریکا به ایران حمله کنه."  
رو کردم به آقای مجاب زاده: "دلیلش خیلی واضحه، واسه اینکه بلنگوها توی دست طرفدارهای اوناست، مگه حال و روز رسانه های غیر یهودی ها چیه. تا دلتون بخواد مفسر و روزنامه نگار بین المللی و متخصص و با همین متر و مقیاس هنرمند و جامعه شناس غیر یهودی و مخصوصا مسلمان شیعه اثنی عشری داریم که دائم قریبون صدقه بوش میرن که به ایران حمله کنه. چرا مذهب اونا یکهو همه یادشون میره ولی یه یهودی که حرف میزنه اول همه مذهبشو می بینن و بعد عقیده و نظرشو."

آقای مجاب زاده: "ولی خودشون بقیه رو هل دادند که اینجوری بشه، آگه یه یاروئی تو پاکستان از چراغ قرمز رد بشه هر چی روزنامه و تلویزیون و زهرمار هس بهش حمله می کنن که یک مسلمان فناتیک از چراغ قرمز عبور کرد ولی وقتی آقای

*Jack Abromoff* و هر چی دزد و کلاهبردار دیگه تمام دارائی مردم رو با لا

می کشن، هیچکس به جهود بودن اونا کار نداره"

می خواستم جوابش رو بدم که که آقای مراغه ای پیشدستی کرد و رو کرد به شوهرم و پرسید: "ببخشین این خانم شما که رگ و ریشه یهودی ندارن؟" وقتی شوهرم مطمئنش کرد و خیالش راحت شد رو کرد به من: "خانم اصلا همه این بحث ها به کنار. اینها قومی هستن که پیغمبر خودشون هم نفرینشون کرده"

جناب تیمسار: "اصلا ایراد بنی اسرائیلی معروفه"

مهندس رسام: "بذارین یه جوک جهودی براتون بگم. یه میلیونره مریض میشه و در حال مرگ بوده توی بیمارستان و دکترها میگن باید یکی هر چه زودتر بهش خون برسونه. هر چی می گردن کسی که گروه خورش به طرف بخوره پیدا نمی کنن. همه جا اعلام می کنن که اگه هر کی با این گروه خونی حاضر به خون دادن باشه بهش یک میلیون دلار میدن. یه جهوده داوطلب میشه و میره بیمارستان و همینکه دکترها می خوان خون ازش بگیرن، می گه من تا یک میلیون دلار را همین الان نگیرم حاضر نیستم خون بدم. دکترها و فامیلهای میلیونره التماس می کنن که بابا طرف آدم معروف و شناخته شده ای هس، همه جا هم که علنا اعلام کرده مگه میشه بزنه زیر حرفش. جهوده جواب میده آخه قول اون قبل از انتقال خون بوده. من میدونم از خون ما یه قطره تو بدن کسی بره، دیگه یه سنت هم به کسی نمیده!".

صدای قهقهه و خنده از همه طرف بلند شد.

اگر میزبان نرسیده بود و با خواهش و تمنا، مهمانها را به طرف میز شام نمی برد، حتما به سرم می زد و چیزی می گفتم که دیگه هیچ مهمونی ای دعوت نشم. خدا رحم کرد!

\*\*\*

بقیه مهمونی به رسم همیشگی مهمونی های ایرانی گذشت.



از حاضران تنی چند از سفرهای خود به این و آن جزیره گفتند تا دل دیگران را بسوزانند .  
دیگران در پاسخ، چنان از عیش و نوش خود در این و آن کازینو قصه ساختند که حریفان را  
حسرت در دل اندازند.

آنان چنان با طول و تفسیر از املاک و دارائی ها و سرمایه گذاری های خود گفتند تا مبادا  
کسی فرصت کوتاهی یابد که فقر و ذلت و تنگدستی فرهنگی اشان را انگشتی به اشاره دراز  
کند.

اینان با بازگویی هوش و موفقیت و ذکاوت فرزندان خود آرام آرام پرده ای بر بیسوادی خود  
می کشیدند.

زن و شوهری میان سال چنان در ارائه عشق و دلبستگی خود چهار نعل می تاختند تا پیچ پچه  
طلاق قریب الوقوعشان را به گوش نشنوند.

و این شطرنج پز و رو کم کنی آنقدر کش پیدا کرد که دیگر نه وزیر مدرکی ، نه فیل سفری ،  
و نه رخ ثروتی مانده بود. سرانجام و به ناچار طرفین - سربازان مارک و مد را یکایک به  
جلو راندند.

و از همه دیدنی تر اینکه چند تنی مشروب خود را به سلامتی آقای اسحاق زاده که جایش را  
خالی می دیدند نوشیدند.

\*\*\*

از رفتار و حرکات و راه رفتن شوهرم شک برم داشته بود که گویا هوا پس است و باید خودم  
را برای یک بگو مگوی حسابی آماده کنم. طوری که در ماشین را به هم کوبید شک ام

برطرف و خیالم تخت شد که هوا بدجور پس است . ننشسته گلایه اش بالا رفت که: " عزیز من رفته بودیم مهمونی ، سمینار علوم اجتماعی که نبود که تو اینجوری ... "

نداشتم حرفش رو تموم کنه: " خوب حالا مگه همیشه همه مهمونی ها باید سر بازی بسکتبال و مسابقه فوتبال ایتالیا و آلمان و هزار تا حرفهای صد تا یه غاز بگذره ؟"

با پرخاش و با صدائی کمی بلندتر از معمول جواب داد: " برای اینکه تو هیچ وقت نمی خواهی قبول کنی که هر چیزی یه جائی داره؟ "

با عصبانیت جواب دادم: " اصلا حیف وقت آدم که توی این مهمونی ها تلف بشه! "

\*\*\*

از سنگینی سکوت به تاریکی شب و به اشباح سؤال ها و چراها که در طول جاده می دویدند پناه بردم .

آیا صحت دارد که یهودیان اولاً هر غیر یهودی را غیر خودی و "گوئیم" خطاب می کنند؟ و ثانیاً چون خود را "قوم برگزیده" می دانند با غیر از خود نمی آمیزند؟ اگر یهودیان با دیوار "گوئیم" خود را از دیگران جدا می کنند آیا پندار غیر خودی دانستن و احساس غریبه گی کردن غیر یهودیان با آنان جای تعجب دارد؟

چرا یهودیان باید به مردمانی که روزگاری او را نجس می دانسته و امروز هم برای رعایت ادب و آنهم پیش رو، "جهود" صدایش نمی کنند، احساس خودی بودن و نزدیکی کنند؟ آیا ستمی که بر یهودیان در طی تاریخ و قرون دور و دراز و سرزمین های جور و واجور رفته است ، بستر رشد و بالیدن "عدم تعلق خاطر به هر سرزمینی" شده است که جمعی از آن به عنوان "بی وطنی" نام می برند؟

چرا باید یهودیان به سرزمینی که در آن مجبور بوده اند محله اشان را جدا، مدارسشان را  
سوا، و مذهب خود را برملا نکنند، دل‌بستگی داشته باشند؟

آیا این که برای یهودیان ایرانی آنجا که پای مصالح و منافع پیش می‌آید، اسرائیل به ایران  
ارجحیت پیدا می‌کند حقیقت دارد؟ و آیا این توهم و یا حقیقت، غیر یهودیان ایرانی را  
اینچنین برآشفته است؟

آیا یهودی بودن می‌تواند یا کسی را مقید کند و یا به کسی جواز بدهد که از اسرائیل بی‌قید و  
شرط دفاع کند؟ و اگر چنین است بر مسلمانی که از جمهوری اسلامی بی‌چون و چرا  
پشتیبانی می‌کند چگونه می‌توان خرده گرفت؟

آیا قدرت نظامی اسرائیل با دندانهای اتمی اش، در جهانی که زور همیشه و همه وقت حرف  
آخر را می‌زند، می‌تواند پشتوانه احساس امنیت یهودیان در گوشه و کنار این دنیای دور و  
دراز باشد؟

آیا این تفکر رایج که یهودیان مردمانی دست‌خشک و خسیس هستند واقعیت دارد؟ و اگر  
چنین است، ریشه‌های اجتماعی آن چیست؟

آیا قدرت و ثروت و موفقیت یهودیان سر از صحرای خار کینه و دشت خاشاک حسادت غیر  
یهودیان درآورده است؟

آتش این سوءظن و بی‌اعتمادی و بیگانگی را چه کسی روشن کرده است؟ آیا تعالیم به  
تفرآلوده رهبران مذهبی و تبلیغات به غرض‌آکنده صاحبان زر و زور هیزم بیار این معرکه  
نیستند؟

صهیونیسم برای یهودیان اسرائیلی جز نفرت و خشم همسایگان و نتیجتاً تکه پاره شدن  
عزیزانشان در کشتارگاه عملیات انتحاری دشمن، چه به ارمغان آورده است؟

حکومت اسلامی جز جزغاله شدن جگرگوشه‌های مادران فلسطینی و به یغما رفتن  
هستی اشان در جهنم عملیات انتقامی بمب‌های خوشه‌ای اسرائیل چه نصیب مسلمانان کرده  
است؟

برای سوداگران مرگ، این تجارت تا کی سود آور است؟

اگر یهودی و غیر یهودی با صلح و آشتی و دوستی و برادری این تجارت را زیان آور نکنند، این تجارت شرم آور، تا کی جان های عزیزی از یهود و غیر یهود را به عزرائیل می فروشد؟

\*\*\*

خسته از سؤال و پرسش و پاسخ و سرگردان علتها و ریشه ها و پریشان بی جوابی ها و نمی دانم ها، شعر سعدی به فریادم رسید که:

چنان که خنده گرفت از نزاع ایشانم	" یکی جهود و مسلمان نزاع می کردند
درست نیست خدایا یهود میرانم	بطیره گفت مسلمان که گر قباله من
که گر خلاف کنم همچو تو مسلمانم	یهود گفت به تورات می خورم سوگند
بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم"	گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد

" سعدی "

فریبا مقدم  
آوریل 2007